شهید احمدعلی شعبان‌نژاد

گفت‌وگوی «جوان» با مادر و همسر شهید جنگ رمضان
دکتر احمدعلی شعبان‌نژاد

سرپرستی ۸ یتیم را داشت که پس از شهادتش فهمیدیم

زینب محمودی‌عالمی

شرط شهید شدن، شهید بودن است. این حقیقت را از زبان مبارک سردار دل‌ها شهید قاسم سلیمانی شنیده و در زندگی شهیدان دیده‌ایم. امروز از شهیدی می‌نویسیم که نخبه بود و با علمش لرزه بر تن دشمن می‌انداخت و عاقبت شهد شیرین شهادت نوشید و جاودانه شد. نخبه شهید دکتر احمدعلی شعبان‌نژاد در روز جمعه ۳۰بهمن ۱۳۷۷ به دنیا آمد و روز ۱۱اسفند ۱۴۰۴ مصادف با ۱۲رمضان با شهادت به جهان ابدی رفت و نامش در خیل اصحاب آخرالزمانی اباعبدالله(ع) ثبت شد. از ۶۱ شهید جنگ تحمیلی رمضان از استان مازندران «دکتر شهید احمدعلی شعبان‌نژاد» تنها شهید از شهرستان بابلسر است. وقتی عکس شهید را دیدم، در پی گفت‌وگو با خانواده شهید بودم. در روزی بارانی که انگار آسمان هم برای شهدا می‌گریست، به دیدار خانواده‌اش رفتم. خانواده‌ای اهل علم و بسیار متدین، پدر عضو هیئت علمی دانشگاه است و مادر حافظ هفت جزء قرآن کریم. آنچه می‌خوانید حاصل همکلامی ما با «شعبان علی شعبان‌نژاد» پدر «حوریه کاسگری» مادر و فاطمه آدینه پورباقری همسر شهید جنگ تحمیلی رمضان «دکتر احمدعلی شعبان‌نژادعربی» است.

نابغه شهید

در زمانه‌ای که یکی از سلبریتی‌ها شعارش این بود ۸۰میلیون ایرانی فدای یک تار موی فرزندم! مادری بعد از شهادت امام سیدعلی خامنه‌ای (رضوان‌الله‌تعالی‌علیه) با تک‌فرزندش تماس می‌گیرد و نهیب می‌زند تو چرا بودی و آقای ما شهید شد... این کجا و آن کجا! جبهه شیطان آنها هستند و جبهه حق اینجاست. شیاطین خودخواهند و جبهه حق ایثارگر و فداکار.

در ابتدای همکلامی‌ام با مادر شهید احمدعلی شعبان‌نژاد از راز و نیازش در دل شب‌ها با خدا سخن گفت و از فرزندی که با توسل به آل‌الله متولد و نابغه شد. مادر شهید اینطور زندگی پسر نخبه‌اش را برای‌مان روایت کرد:

پسرم وقتی دنیا آمد خیلی ضعیف بود، به طهارت روح و تربیتش خیلی اهمیت می‌دادیم. احمدعلی از همان کودکی به معنویات و نماز خیلی علاقه‌مند بود، مداحی را دوست داشت. یک زمانی مداحی می‌کرد، در راهپیمایی‌ها حضور داشت. بیشتر در زمینه علمی فعالیت می‌کرد. خیلی مهربان بود و اگر عصبانی می‌شد، خیلی زود می‌بخشید.

احمدعلی از کودکی به علم‌آموزی و کامپیوتر علاقه داشت، وقتی نبوغش در کامپیوتر را دیدیم، کتاب مرجع برایش گرفتیم، البته قبل از این یکی از بستگان متوجه نبوغ احمدعلی در کامپیوتر شده بودند. وقتی دانش‌آموز دوم راهنمایی بود به دنبال کسب درآمد بود، مانعش نشدیم و بیشتر فعالیت کرد. به دنبال علم‌آموزی بود و تا مقطع دکترا تحصیلش را ادامه داد، آزمون جامع امتحان داده و قبول شده بود، می‌خواست شروع به نوشتن پایان‌نامه کند که شهید شد.

عاشق ابراهیم هادی

به سفری رفته بودیم. آنجا دو جلد کتاب برایش هدیه گرفتم. یک کتاب در مورد امام خمینی(ره) بود و کتاب دیگر در مورد شهید ابراهیم هادی، پسرم علاقه زیادی به شهید ابراهیم هادی داشت. بعدها هم زیاد به مزار یادبود این شهید می‌رفت. آرزوی من و پدر احمدعلی موفقیت پسرمان بود. قبل از اینکه در محل کارش استخدام شود، خواب دیده بود که «شهید محسن فخری‌زاده» به او می‌گوید: من فخری‌زاده هستم. بیا تهران دست چپ من شو! احمدعلی چمدانش را برداشت و برای مصاحبه شغلی به تهران رفت. انتظار داشتم بعد از مصاحبه زود برگردد، اما سه روز بعد از مصاحبه شروع به کار کرد. با ما تماس گرفت و گفت: حاج آقا سلیمانی (همکارش) گفتند همین جا بمان. مثل اینکه متوجه شدند واقعاً رزومه‌ای که احمدعلی فرستاده درست است و مورد تأیید قرار گرفت. حاج آقا سلیمانی هم در جنگ رمضان به همراه احمدعلی به شهادت رسید.

زندگی جاودانه

احمدعلی چند بار آخر که به خانه آمد، حرف از شهادت می‌زد و سفارش همسرش را می‌کرد. همسر خوبی داشت. وقتی برای جشن عقدشان کارت دعوت می‌نوشتیم همسرم اول اسم امام زمان(عج) را نوشت و ایشان را دعوت کرد. قرار بود عید نوروز ۱۴۰۵ جشن عروسی‌شان باشد. به احمدعلی قول دادم هر موقع خبر شهادتش را شنیدم نماز شکر بخوانم. خدا را شکر شهادت نصیب پسرم شد و با مرگ طبیعی از دنیا نرفت چراکه شهادت زندگی جاودانه است. وقتی پیکر پسرم را بعد از شهادتش دیدم، گفتم همینقدر بلد بودم در حقت مادری کنم، بیشتر بلد نبودم. ببخش اگر کوتاهی کردم و اگر کاری کردم ناراحت شدی، من همینقدر مادری بلد بودم و توانایی داشتم. وقتی پسرم را در مزارش می‌گذاشتند، گفتم خودم می‌خواهم در مزارش باشم. قبل از اینکه داخل مزارش بروم، به همسرم گفتم یعنی احمدعلی سر ندارد؟ گریه کرد و گفت: نه. آن لحظه خیلی سخت بود، ولی همان لحظه گفتم فدای سر بچه‌های امام حسین(ع).

عاقبت‌بخیری

در ادامه همکلامی‌مان پدر شهید با یادآوری عاقبت بخیر شدن شهدا اینگونه سخنش را آغاز کرد: برای اینکه عاقبت بخیر شویم دعا کنید که اول بخیر باشیم، برای عاقبت بخیری اول بخیری مهم است. در بحث تربیت فرزند طهارت روح فرزند مهم است. بوسیدن دست پدرومادر اجازه می‌دهد که طهارت روح صورت بگیرد. احمدعلی اگر در طول شب بیدار می‌شد، نماز می‌خواند. اگر خواب‌مان می‌آمد و می‌خواستیم جلویش را بگیریم، ناراحت می‌شد و می‌گفت می‌خواهید بی‌ایمان شوم. احساسم این است که وقتی مسائل طهارت روح رعایت شود ذات وجودی فرزند در آن سیرانسانی صورت می‌گیرد. تربیت فرزند با مادر است. پدر نقش هماهنگ‌کننده دارد و مادر تأثیرگذار است و زحمات زیادی برای فرزند می‌کشد. نقش پدر هم در تربیت فرزند اهمیت دارد. من ابتدا شغلم معلمی بود و بعد عضو هیئت علمی دانشگاه شدم. سعی و تلاشم این بود نان حلال به منزل بیاورم.

راه شهدا

پسرم عاشق رهبری و مملکت بود و در این نظام هم کار می‌کرد. از زمان کودکی و نوجوانی با من همراه می‌شد. از زمان جوانی می‌گفت بحث عمل مهم است، زیاد خواندن جواب نمی‌دهد. حرفش حکمیانه بود. می‌گفت نهایت فلسفه عملی و عرفانی، راه شهداست، شما همان مسیر را انتخاب کنید. بر خودش امر واجب می‌دانست روزهای پنج‌شنبه به زیارت شهدا برود و اگر تهران بود به مسجد و زیارت امامزاده صالح(ع) تهران می‌رفت. دائم با شهدا محشور بود و این را برای خودش میسر می‌دانست.

تشنه علم و دانش

به طور کلی پسرم تشنگی عجیبی به علم داشت و عاشق یادگیری بود. این یادگیری عجیب از زمانی شروع شد که دوران راهنمایی بود. از همان موقع زبان برنامه‌نویسی را یاد گرفت. احمدعلی وقتی وارد کسب و کار شد، گفت جهاد فی سبیل الله است. ما از این حرفش خیلی خوشحال شدیم. وقتی سوم راهنمایی بود پیشنهاد طراحی سایت‌های مختلف داشت. در مورد برخی از پیشنهادهایی که برای کارش داشت از ما نظر می‌خواست.

سه سال اخیر آخرین رزومه‌ای که از او داریم به تعداد زیادی از زبان‌های زنده دنیا توانایی برنامه‌نویسی داشت. می‌گفت من تسلط کامل دارم. این اواخر به مادرش گفت هیچ زبان برنامه‌نویسی نیست که تسلط نداشته باشم. یکی از خصوصیات اصلی‌اش این بود که کاری را شروع نمی‌کرد و اگر شروع می‌کرد، استمرار داشت. خوب شدن هر روزه‌اش را شاهد بودیم. در زمینه یادگیری مسائل علمی خیلی استمرار داشت. دست قوی و تندی داشت. کاری که دیگران در چند ماه انجام می‌دادند او در یک هفته انجام می‌داد.

خیر و بخشنده بود

من خودم در اواخر دفاع مقدس به جبهه رفتم. می‌خواستم قدمی برای کشورمان بردارم، اما پسرم از من جلو زد. احمدعلی فرد خیری بود و سعی می‌کرد به اندازه‌ای که وضعیت مالی‌اش اجازه می‌دهد به کسانی که اطرافش بودند یا دیگران کمک بکند. در مسیر خیر قرار داشت. وقتی به شهادت رسید از کمیته امداد با من تماس گرفتند و گفتند پسرتان به نیت امام رضا(ع) سرپرستی هشت یتیم را بر عهده داشت.

مادر شهید: پسرم وقتی به دنیا آمد خیلی ضعیف بود، به طهارت روح و تربیتش خیلی اهمیت می‌دادیم. احمدعلی از همان کودکی به معنویات و نماز خیلی علاقه‌مند بود، مداحی را دوست داشت. یک زمانی مداحی می‌کرد، در راهپیمایی‌ها حضور داشت. بیشتر در زمینه علمی فعالیت می‌کرد. خیلی مهربان بود و اگر عصبانی می‌شد خیلی زود می‌بخشید

پسرم به رزق حلال بسیار توجه داشت. هر جا احساس می‌کرد کوچک‌ترین شبهه‌ای در مالش است، انجام نمی‌داد.

معراج شهدا

بعد از شهادت پسرم، در معراج شهدا من و همسرخواهرم به پیکرها نگاه می‌کردیم. وقتی پیکر اربا اربا شده را دیدم، دیگر نمی‌توانستم نگاه کنم. گفتند این شهدا شش نفر بودند، چهار نفر شناسایی شدند و دو نفر شناسایی نشدند و این دو نفر جدا هستند. شما بیایید از نزدیک و حضوری تشخیص بدهید. به قسمت غسالخانه رفتیم. نایلون‌های جسد را کنار زدند. وضعیت خیلی به هم ریخته بود. وقتی با این صحنه روبه‌رو شدم، همان لحظه اول گفتم این پسرم نیست. در واقع مشاهده خاصی نداشتم که بگویم پسرم است. علائمی داشت آن لحظه توجه نکردم. آن علائم در پای او بود. توانستم مچ پایش را تشخیص بدهم و لباسش باعث شد شناسایی‌اش کنم. وقتی تابوت را باز کردند، من از طریق لباس پسرم توانستم تشخیص بدهم فرزندم است. بعد از ۲۷سال بزرگ کردن پسرم، در لحظات اول نتوانستم فرزندم را بشناسم.

حاجی امام زمان(عج)

وقتی تشخیص دادم پیکر احمدعلی است، در آن لحظه برایم خلوتی ایجاد شد. زمزمه درونی داشتم. یاد خاطره‌ای افتادم و به خودم نهیب زدم. در شش سالگی با احمدعلی به مکه مشرف شدیم. قبل از سفر حج پسرم زمین خورد و زیر آرنج دست چپش شکست و گچ گرفتیم. خیلی ناراحتی می‌کرد. می‌گفت الان بخواهیم به مکه برویم با این حالم نمی‌توانیم برویم. شروع کردم دعای صاحب الزمان(عج) را برایش خواندم. گفتم بابا الان دیگر حاجی شدی. با این ذکر، حاجی امام زمان(عج) شدی. فردایش که به سمت کعبه رفتیم، گفت: بابا آنجا چه سنگی است. گفتم سنگ حجرالاسود

نخبه شهید احمدعلی شعبان‌نژاد

است. ذوق کرد و رفتیم در صف. شرطه‌ای که کنار سنگ حجرالاسود است از دور اشاره کرد که بیایید، رفتیم نزدیک سنگ حجرالاسود. احمد را بلند کرد و پسرم خیلی ذوق داشت. سرش را داخل فرورفتگی سنگ حجرالاسود کرد. سر و صورتش را تبرک می‌داد. وقتی بزرگ‌تر شده بود کف پای مادرش سنگ حجرالاسودش شده بود. صورتش را به کف پای مادرش می‌کشید.

همسر شهید: ۲۲بهمن ماه یعنی ۱۹روز قبل از شهادتش به تهران آمد و بعد از راهپیمایی، به بهشت زهرا(س) و یادمان شهید ابراهیم هادی رفتیم. یک برنامه هر ساله‌ای داشت که روز ۲۲بهمن مراسم روضه برای حضرت زهرا(س) برگزار می‌کرد. آن روز گفت: من سال گذشته از شهید ابراهیم هادی خواستم که در تهران خانه اجاره کنم، اما دیگر نمی‌خواهم از شهید درخواست مادی بکنم

وقتی پیکر اربااربای پسرم را دیدم، گفتم: بابا تو هیچ وقت در زندگی نگذاشتی پدر و مادرت شرمنده شوند. اما الان شرمنده‌ام کردی که سر و یک دست را دادی... مرا پیش اباعبدالله(ع) شرمنده کردی. بیشتر از اینها از تو انتظار داشتم. حضرت علی‌اکبر(ع) و امام حسین(ع) و اصحابش، اربا اربا شدند. گفتم: پسر دعا کن من و مادرت این نقیصه را جبران کنیم. جان من و مادرت فدای امام حسین(ع).

دعا کنید شهید شوم

در ادامه «فاطمه آدینه پورباقری» همسر شهید با ما همکلام می‌شود و می‌گوید: احمدعلی دانشجوی دکترای مهندسی کامپیوتر با گرایش شبکه بود. یکی از ویژگی‌های بارز شهید ادب و احترامش به والدین، مخصوصاً به مادرش بود که یک نوع الگوی رفتاری بود. احساسات‌شان را به راحتی بیان می‌کردند. اگر نمی‌دانستند در چه شرایطی هستم، نگران می‌شدند. روز عقدمان نزدیک مزار شهید مدافع حرم علیرضا بریری در امامزاده ابراهیم(ع) رفتیم. گفتند یکی از دعاهای لحظه عقدمان این باشد که دعا کنید به شهادت برسم. شهید حقیقی بشوم نه حکمی. می‌خواهم واقعاً در راه خدا کشته شوم.

یک ماه بعد از عقدمان ایشان به شهری که دانشجو بودم آمدند و گفتند بگذارید وصیت کنم وقتی شهید شدم چه کارهایی بکنید. خودش فکر می‌کرد طبق رؤیایی که از شهید فخری‌زاده دیده بود، وقتی شهید شد سمت چپ شهید فخری‌زاده به خاک سپرده می‌شود. در عالم رؤیا دیده بود که شهید فخری‌زاده به او گفته است: بیا تهران و دست چپم شو. فکر می‌کرد این اشاره به این است که او شهید می‌شود و سمت چپ شهید فخری‌زاده به خاک سپرده می‌شود. احمدعلی آن روز گفت که وصیت می‌کنم اگر شهید شدم و پدر و مادرم در قید حیات بودند، امامزاده ابراهیم(ع) به خاک سپرده شوم. اگر نه امامزاده صالح(ع) تجریش سمت چپ شهید فخری‌زاده به خاک سپرده شوم. این اولین باری بود که به من وصیت کرد. دومین وصیت‌شان شب قبل از شهادت‌شان بود که با من تماس گرفتند.

آخرین راهپیمایی

۲۲بهمن ماه یعنی ۱۹روز قبل از شهادتش به تهران آمد و بعد از راهپیمایی ۲۲بهمن، به بهشت زهرا(س) و یادمان شهید ابراهیم هادی رفتیم. یک برنامه هر ساله‌ای داشت که روز ۲۲بهمن مراسم روضه برای حضرت زهرا(س) برگزار می‌کرد. آن روز گفت: من سال گذشته از شهید ابراهیم هادی خواستم که در تهران خانه اجاره کنم، اما توانستم خانه بخرم. گفت: شهید درخواست سال آینده‌ام را داد، دیگر نمی‌خواهم از شهید درخواست مادی بکنم.

به او گفتم فکر نمی‌کنم اولین خواسته‌ات که شهادت است، عملی شود. همان لحظه مادر شهیدی که اسمش حجت بود را کنار مزارش در قطعه۲۴ بهشت زهرا(س) دیدیم. من دورتر ایستاده بودم. آقا احمدعلی با مادر شهید مشغول صحبت شد. کنجکاو شدم. احمدعلی گفت: از مادر شهید خواستم دعا کنند من شهید شوم. روز قبل از شهادتش تماس گرفت. آن روز خبر شهادت حضرت آقا را اعلام کرده بودند. ما در طول روز ممکن بود دو بار صحبت کنیم، اما آن روز پنج بار تماس گرفت و مدام می‌گفت مرا در جریان احوالت قرار بده. برایم عجیب بود که چرا اینقدر اصرار دارد. بعد از نماز مغرب و عشا تماس گرفت و گفت: کسی کنارتان نیست. گفتم نه، اتفاقی افتاده؟ مکثی کرد و گفت می‌خواهم وصیت بکنم، هر چند می‌دانم لایق شهادت نیستم. بعد از وصایایی که داشت گفت و اینکه خیلی دوست‌تان دارم. دوباره بعد از تجمع تماس گرفت و حالم را پرسید و این آخرین بار بود که صدایش را شنیدم. روز سوم جنگ رمضان یعنی ۱۱اسفندماه، احمدعلی به شهادت رسید. هر چه تماس می‌گرفتیم پاسخی نمی‌داد. نگران و مضطرب بودیم. مادرم می‌گفت: نگران نباش شاید شرایطش طوری است که نمی‌تواند جواب دهد. قراردادی باهم گذاشتیم که اگر سه بار پشت هم زنگ زدیم یعنی خیلی کار ضروری داریم و تماس را جواب بده. روز شهادتش ۲۰بار تماس گرفتم اما جواب نداد. فردای آن روز خانه یکی از بستگان بودیم، بعد از افطار دایی همسرم تماس گرفت و پرسید احمدعلی چطور است؟ گفتم خدا را شکر. گفت: چند روز با او صحبت نکردی؟ گفتم دو روز. گفت: دو روز خبر نداری می‌گویی حالش خوب است؟ برای خواندن نماز مغرب و عشا به اتاق رفتم. در رکوع نماز دایی‌ام وارد اتاق شده بود اما متوجه حضور او نشده بودم. پشت تلفن می‌گفت هنوز به فلانی (پدر همسرم) موضوع را نگفته‌اند...! از صحبت‌های دایی و حین نماز متوجه شهادت احمدعلی شدم.

در حفظ نظام تقیه‌ای نکنید

دوست دارم این خاطره را خوانندگان روزنامه «جوان» بخوانند. در شب ۲۲بهمن برای خرید جهیزیه به تهران رفتیم. رأس ساعت ۹ بود و ندای الله‌اکبر شنیده می‌شد. احمدعلی بین جمعیت مرکز خرید بلندبلند شروع کرد به الله اکبر و تکبیر گفتن. من و مادرم هم با ایشان همراهی کردیم. حدود ۱۰ الی ۱۵دقیقه این الله‌اکبر گفتن طول کشید. یک عده او را تحقیر و یک عده تحسینش می‌کردند. گاهی می‌دیدیم کسی از درون کوچه به همراهی او الله اکبر می‌گوید. احمدعلی صلاحش را در راستای حفظ آرمان‌های انقلاب اسلامی می‌دانست. به تعبیر رهبر شهیدمان در دفاع از نظام اسلامی تقیه‌ای جایز نیست و احمدعلی در دفاع از نظام اسلامی تقیه نکرد و این شجاعت و دیدگاهش او را به جایگاه شهادت رساند.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۷۵۷۸

از راست به چپ

۱- نمازی که حج مستمندان است- شهر زیبای مراکش ■ ۲- حس بساوایی- نگاتیو- اقیانوس آرام ■ ۳- پایه و رتبه اداری- دایره- ماری جوانا- مقام و منزلت ■ ۴- مقابل علیه- گودال- نشانی ■ ۵- کاتالوگ- در لطافت طبعش شکی نیست ■ ۶- زبان باستانی مردم ایتالیا- زمان مرگ- بک سابق رئال مادرید ■ ۷- نورانی‌تر- جیوه- بندگی ■ ۸- زمان حاضر- پسر- نرخ- عمل و فعل ■ ۹- سه کیلو- هواپیما- ترکش حرام است ■ ۱۰- پیامبر زره ساز- بزرگواری- سازنده و کاشف ■ ۱۱- نوعی قارچ انگلی- انجام گناه ■ ۱۲- پیروز- ماه نو- خرس آسمانی ■ ۱۳- یک چهارم- پایتخت پرو- درکشتی می زنند- نسخه تدوین نشده فیلم ■ ۱۴- قوه حافظه- مقابل چپ- ترساندن ■ ۱۵- سیاستمدار معروف کوبایی- روحانی مصری

از بالا به پایین

۱- نویسنده غربزدگی- پاییز ■ ۲- چکاندنی اسلحه- میوه مناطق گرمسیری- غنی و ثروتمند ■ ۳- رفتار و کردار- از القاب حضرت فاطمه(س)- او- شماره ■ ۴- معاون فراری هیتلر- نوعی پارچه ابریشمی- گشتن دور خانه کعبه- چاشنی چای ■ ۵- ضبط صوت گوشیدار- هر چیز مطلوب و کامل ■ ۶- قالی- اولین مسجد ساخته شده در اسلام- صمغ گیاه گون ■ ۷- مخفف هستم- اتمسفر- سخت نیست- جنبش مقاومت اسلامی فلسطین ■ ۸- جرس- پلید و گناه- تقطیع حروف- زمان حال فعل بودن ■ ۹- درخت خوش قامت- اسد- پرتگاه کوهستانی- نمناک ■ ۱۰- نوعی دندان- جای عبور- نابودی ■ ۱۱- از شهرهای استان سیستان و بلوچستان- جا و مرتبه ■ ۱۲- صدمه- شهر تشنه فریب- سختی و عذاب- رمزگشایی رایانه‌ای ■ ۱۳- کندن دوباره قبر- صدمتر مربع- نویسنده- جامه بلند ■ ۱۴- مرزبان- از مهمات جنگی- پرستار کودک ■ ۱۵- خرگوش- کنایه از بیهوده و بی اثر شدن

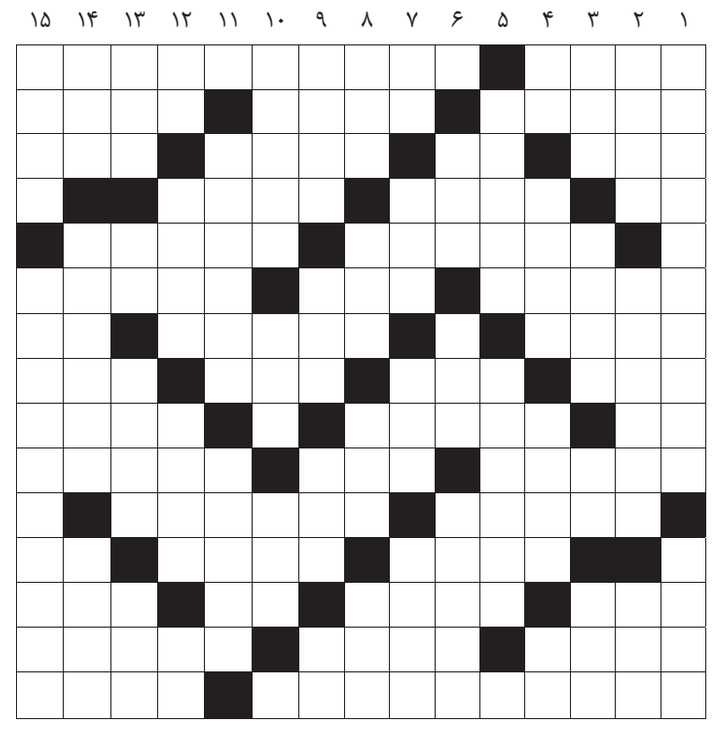

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

	۳					۲		۶
	۵			۱				
		۴	۳	۶				۸
۲			۴					
		۸				۴	۳	
	۹		۸				۲	
۳	۴				۷	۵		
۷					۸			
					۱	۷		

جدول کلمات متقاطع

پاسخ جدول شماره ۷۵۷۷

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	ا	س	م	و	ر	س	م	■	ک	ا	ر	ک	ر	د	ه
۲	ب	■	ت	ر	و	م	ا	■	و	س	و	س	ه	■	ن
۳	ا	م	■	د	ا	ی	ر	■	ت	ی	ز	ر	■	غ	د
۴	ر	ا	م	■	س	ر	و	■	و	ا	ی	■	ا	م	و
۵	ا	و	ن	د	■	م	ن	ق	ل	ب	■	ق	ل	ا	چ
۶	ت	ر	ا	و	ش	■	ی	ل	ه	■	د	ا	و	ر	ی
۷	ی	ا	ر	غ	ا	ر	■	ک	■	ا	ل	ب	ا	ی	ن
۸	■	■	■	■	د	ی	ش	■	گ	ر	ی	■	■	■	■
۹	ا	ن	ح	ل	ل	ا	ل	■	ب	■	ا	س	ک	ا	■
۱۰	م	ی	ن	ا	ب	■	ا	ل	ا	■	ه	ا	م	و	ن
۱۱	ا	ز	ب	ر	■	م	س	ا	و	ی	■	ر	ا	ه	ی
۱۲	ب	ا	ل	■	م	ا	ن	■	ز	ا	ر	■	ت	ا	م
۱۳	ی	ر	■	ت	و	ف	و	■	ا	ر	و	ر	■	ن	ی
۱۴	ه	■	ت	ا	ر	ی	ک	■	ک	ر	ی	ک	ت	■	ش
۱۵	ا	س	ب	ب	خ	ا	ر	■	ا	س	ی	س	ت	ا	ن